



۱۴

درمان خانگی تنها به منظور کاهش
علائم حساسیت ساده بهاره توصیه می‌شود

نبرد خانگی با حساسیت بهاره

یک مجموعه دانش بنیان توانسته به موفقیت‌های جدیدی
در زمینه تولید کیت تشخیص نسل دوم کووید ۱۹ برسد

افزایش دقت کیت ایرانی کرونا

۱۵

گفت‌وگو با ذوالفقار بیتانه، استاد دوتار ساز و دوتار نواز خراسان جنوبی که
نامش در فهرست گنجینه زنده بشری ایرانیان جای گرفته است

موسیقی میراث اجدادی من است

زندگی

شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۹۹ :: شماره ۵۶۳۱



۱۶

۱۳ جاذبه

خاطرات

مرد بازگشته از مرگ

🌱 تا سیستان و بلوچستان را از نزدیک لمس نکنی محرومیت برایت معنی نمی‌شود، اما دکتر محسن قربانی می‌گوید نه سیستان و بلوچستان که محروم ماییم که نفهمیده‌ایم چه ثروتی آنجاست و ساده از کنار این همه موهبت گذشته‌ایم. بلوچستان دریا دارد، سیستان هامون دارد، چابهار کوه‌های مریخی دارد، سرباز هم هند ایران است، ولی با همه این داشته‌ها، سیستان و بلوچستان محروم است آنقدر که لایه‌لای خاطرات این پزشک جوان می‌شودرد محرومیت رازد و از پهناترین استان کشور نوشت که لنگ خیلی چیزهاست.

دکتر بووژی برایمان تعریف می‌کند: مدتی در قصرقند پزشک خانواده بودم و در ده گردشی‌ها شرکت می‌کردم. قصدم از این ده‌گردشی‌ها وقت گذرانی و سرکشی فقط برای این‌که کاری کرده باشم نبود بلکه به روستاها می‌رفتم تا مشکلات را کشف کنم و دردی از دردهای مردم را مداوا کنم. یک روز در یک ده‌گردشی خانمی را دیدم که ۹ ماهه باردار بود. او در روستای پاسک زندگی می‌کرد که فاصله زیادی تا شهر داشت. از قضا

دو فرزند مبتلا به تالاسمی ماژور هم داشت، اما وقتی از او شرح حال گرفتم متوجه شدم پرونده پزشکی ندارد. وقتی زنی ۹ ماهه باردار با داشتن دو فرزند بیمار پرونده پزشکی نداشته باشد این یعنی وضعیت بهداشت درمان در آن منطقه افتضاح است. وضعیت این خانم مرا به شدت ناراحت و متاثر کرد، اما تنها کاری که از دستم برمی‌آمد این بود که برایش پرونده تشکیل داده، آموزش‌های مورد نیاز را به او ارائه دهم و وضعیتش را به بهوزر روستاگزارش دهم تا پیگیر مسائلش باشد.

از این افراد در سیستان و بلوچستان کم نیستند و لازم است کسانی که در سیستم بهداشت و درمان آن فعالیت می‌کنند بیش از پیش دل بسوزانند و بهوزرها که در پیشانی خدمت رسانی به مردم قرار دارند لاقل حواس‌شان به فشار خون و بارداری باشد؛ من در گفت‌وگو با بهوزرها بر این دو مورد تاکید ویژه داشتم.

اصرار رو پافشاری برای آوردن خدمات و امکانات به نقاط دور دست و کم برخوردار سیستان و بلوچستان نیز از واجبات است. یک بار پرسی هفت هشت ساله را که تلویزیون با خانه رویش افتاده بود به اورژانس آوردند. بچه به ظاهر مشکلی نداشت اما من حدس زدم که به‌زودی مشکل تنفسی پیدا می‌کند و لازم است بستری شود، همچنین باید یک جراح بر بالین او حاضر شود. برای راهننگ کردن جراح خیلی تلاش کردم و با اصرار موفق شدم او را بالای سر این کودک حاضر کنم.

از قضا این کودک دچار مشکل تنفسی شد و لازم بود برایش لوله‌گذاری شود که خوشبختانه در دقیقه ۹۰ جراح حاضر شد و با کمک او مشکل تنفسی کودک رفع شد و از مرگ نجات پیدا کرد. در چنین مناطق محرومی اگر بخوایم موبه‌به مواصلات بیمارستان را اجرا کنیم اصل موضوع گم می‌شود و خیلی از بیماران از دست می‌روند. 🌱

گفت‌وگو با دکتر محسن قربانی، پزشک فعال در مناطق محروم

خودم اینجا دلم سیستان و بلوچستان



عکس: وحید عباسی پور - جام جم

می‌برم و فکر می‌کنم آنجا مفیدتر از تهران خواهم بود. 🌱 **در بلوچستان چه خبر بود؟ مردم بیشتر از چه بیماری‌هایی رنج می‌برند؟** آنجا هنوز مالاریا وجود دارد و ریشه‌کن نشده، به خاطر ازدواج‌های فامیلی، تالاسمی هم شیوع دارد و به خاطر بیکاری و مشکلات اقتصادی سوءتغذیه نیز شایع است. ولی مهم‌تر از این بیماری‌ها وضعیت آب آشامیدنی مردم بخصوص در روستاها و در دسترس نبودن آب سالم است. علاوه بر اینها عرق‌گزیدگی هم مشکل رایجی است، آن هم در شرایطی که مسافت‌ها به قدری طولانی است که خیلی‌ها به‌موقع به مراکز درمانی نمی‌رسند و از دست می‌روند. من جایی کار کردم که از شرق ۷۰ کیلومتر، از غرب ۸۰ کیلومتر، از جنوب ۱۴۰ کیلومتر و از شمال ۱۹۰ کیلومتر با شهرهای مختلف فاصله داشت. آدم دلش کباب می‌شد وقتی یک کودک به خاطر عرق‌گزیدگی و دوری مسافت فوت می‌کرد. در بلوچستان بسیاری از مردم معطل بارانه می‌مانند تا به پزشک مراجعه کنند طوری که روز بعد از واریز بارانه سر پزشک‌ها شلوغ می‌شد.

🌱 **در چنین شرایطی خیلی از پزشکان حاضر نیستند حتی طرح‌شان را در این منطقه بگذارند.** بله، این منطقه واقعا کم برخوردار است و دوام آوردن در آن عشق می‌خواهد. جاهایی که من کار کردم برخی پزشکان پاکستانی مشغول به کار بودند تا کمبود پزشک جبران شود.

🌱 **پس شما بطور دوام آوردید، دوام که نه، حتی تا دلایل خدمت شنید؟** اگر عشق باشد همه چیز شدنی است. من عاشق مردم بلوچ هستم. بلوچ‌ها آدم‌های ساده و بی‌غل و غش و در عین حال قدرشناسی هستند. اگر برای آنها کوچک‌ترین کاری بکنی محال است فراموش کنند.

مردم به من می‌گفتند دکتر بووژی که به زبان بلوچی یعنی موفرفری و من این صمیمیت را دوست دارم. من عاشق شناختن نقاط دورافتاده و روستایی هستم برای همین برخلاف بقیه پزشک‌ها که سرویس اختصاصی برای رفت و آمد می‌خواهند من مثل یک مسافرعادی کنار جاده می‌ایستادم و سوار خودروهای عبوری می‌شدم چون دوست داشتم با مردم ارتباط بگیرم و با آنها بجوشم.

🌱 **دلالتن هوای سیستان و بلوچستان کرده؟** حسابی دلم برایش تنگ شده و می‌خواهم در اولین فرصت به آنجا بروم. با این‌که پروانه مطیم برای تهران است، ولی دوست ندارم در تهران طبابت کنم و می‌خواهم دوباره به بلوچستان برگردم. در فکرم که دوباره آنجا مشغول کار شوم فقط اگر یک منشی داشته باشم که برایم بنویسد مشکلی برای کار کردن ندارم اما من دائم فقط وقتی به آرزوهایم می‌رسم که مردم برایم دعا کنند. 🌱

سرانجام دکترهاش می‌وزیر وقت بهداشت هواپیما می‌اختصاصی برای انتقال به تهران فرستاد.

🌱 **حتما تجربه کرده‌اید وقتی می‌خواهد اتفاق بدی بیفتد یک سری اتفاقات دیگر انگار می‌خواهند مانع ما بشوند، ولی ما بی‌توجه و بی‌اختیار به سمت حادثه می‌رویم. آن روز چنین تجربه‌ای داشتید؟**

خیلی عجیب بود که آن روز در طول مسیر سه اتفاق افتاد. اول این که رادیاتور ماشین خراب شد و ماشین جوش آورد، اما چون من از تعمیرات سردرمی‌آورم مشکل را حل کردم. دوم این‌که پراید بنزین تمام کرد و در سیستان و بلوچستان اگر بنزین تمام شود پیدا کردن سوخت کار حضرت قیل است ولی من توانستم خودم را به روستایی برسانم و چند لیتر بنزین پیدا کنم. سوم این‌که پلیس برای کنترل مدارک جلویم را گرفت و چون مدارک ناقص بود می‌خواست مانع حرکتم شود که با معرفی خودم مانع این کار شدم. اگر هر کدام از این سه اتفاق به دست خودم حل نمی‌شد شاید تصادفی هم رخ نمی‌داد.

🌱 **این تصادف نگاه شما به شترها را عوض نکرد؟ منظورم تغیر و این قبیل احساسات است.**

به هیچ وجه. من این موجود را بسیار دوست دارم و رابطه‌ام با او تغییر نکرده، همه مشکلات مربوط به وضعیت راه‌ها و جاده‌های ماست و گرنه شترها که تصویری ندارند.

🌱 **الان دو سال و ۹ ماه از روز حادثه گذشته، حالتان چطور است؟**

بعد از تصادف مشکل تنفسی داشتم طوری که همکارانم می‌گفتند اگر زنده بمانم تا آخر عمر باید با دست‌گاه نفس بکشم. اما این طور نشد و خداوند نفس را به من هدیه داد. دست چپم هم بعد از دو ماه حرکت کرد، ولی دست راستم حس و حرکت ندارد. در بدنم هم چیزی به اسم حس ندارم، فقط اگر خداوند دست‌هایم از منج به پایین حس و حرکت بدهد بسیار از او سپاسگزار خواهم بود. این را هم می‌دانم که دیگر هرگز نمی‌توانم روی پاهایم بایستم. با این حال این‌که به هیچ وجه دردی احساس نمی‌کنم موهبتی است که خداوند به من عنایت کرده است.

🌱 **چرا این همه عاشق سیستان و بلوچستان هستید؟** علاقه من به سال‌های دور برمی‌گردد، به زمانی که برای درآوردن خرج تحصیلم در جاده تهران، مشهد مسافر کشی می‌کردم. این مسیر چشم‌اندازهای کویری داشت و به‌شدت از آن لذت می‌بردم. من قبل از قبول شدن در رشته پزشکی، مهندسی سیالات می‌خواندم، اما آن را رها کردم و پزشکی دانشگاه ایران قبول شدم. بعد از قبولی با خودم عهد کردم به مردم محروم کشور خدمت کنم و چه جایی بهتر از سیستان و بلوچستان. این استان را با علاقه و خواست خودم انتخاب کردم چون از خدمت رسانی در دورافتاده‌ترین نقاط لذت

🌱 دیدنش آسان نبود، سخت بود اصلا، دیدنش روی ویلچر، با زانوهای بسته و دست‌های بی‌حس، آن سوراخ روی گردن، آن دست راست لمس که دیگران باید بلندش می‌کردند، آن پاهای بی‌جان که می‌لرزید و دیدن آن همه جای سوختگی روی دست‌هایش دل می‌خواست. او می‌خندید، خوش‌وبش می‌کرد، احوال همه کارکنان بیمارستان را می‌پرسید، ولی وقتی مادرش دکمه ویلچر برقی را فشار می‌داد تا محسن به کمک اهرم‌های آهنی سرپا شود دیدن آن همه لرزش در پاهایش آسان نبود؛ دیدن این که باید آب به دهانش بگذارند نیز سخت بود اصلا. محسن قربانی قبل از روز شانزدهم تیر سال ۹۶ برای خودش کسی بود، برای مردم بلوچ در استان سیستان و بلوچستان هم کسی بود، او دکتر بووژی مردم محلی بود که با موهبای بلند موج‌دار قلبی مهربان تا دور افتاده‌ترین روستاهای بلوچستان می‌رفت و به اهالی سرکشی می‌کرد. شب شانزدهم تیر سه سال پیش اما خیلی چیزها تغییر کرد، جاده شد و تاریکی، تاریکی شد و جاده بی‌چراغ، جاده تاریک شد و گله‌های شتر وحشی، محسن شد و پراید شد و شتری که با ضربه ماشین به هوارفت و افتاد روی سقف، شتر شد و آهن پاره‌های سقف که مثل یک تبر به گردن محسن خورد و مهره پنجم را شکست.

او از لحظه حادثه چیزی یادش نیست، ولی می‌داند بعد از این تصادف، شتر را بوکسل کرده‌اند و از پراید کنده‌اند و خودش را هم رسانده‌اند به بیمارستان ایران‌شهر. پزشک جوان اورژانس بیمارستان ایران‌شهر در همین بیمارستان سرنوشتش عوض شد. محسن راسه روز دراز کش روی تخت ننگه داشتند درحالی که اگر بالا فاصله جراحی می‌شد شاید حالا محسن نه محسن این روزها که همچنان دکتر بووژی مردم بلوچ بود، با همان توانایی‌ها و عملکرد.

از این شایدها و اگرها و احتمالا افسوس‌ها تا به حال توری سدر دکتر قربانی زیاد خرچیده، ولی او می‌خواهد سمل امید باشد و باز هم زندگی کند، همین طوری که هست، با همین پاهای بی‌جان و دست‌هایی که تشنه حرکتند.

🌱 **از تیر ۹۶ برگویی، چه شد، که این طور شد؟** آن روز من تا ساعت ۲ بعدازظهر در اورژانس بیمارستان نیکشهر مشغول کار بودم. چون بلیت هواپیما پیدا نکرده بودم و یکی از همکارانم می‌خواست پرایدش را به تهران ببرد، تصمیم گرفتم با همین خودرو سفر کنم که هم کار خودم راه بیفتد و هم همکارم. در نتیجه ساعت سه و نیم حرکت کردم، ایران‌شهر و بزنان را رد کردم و ساعت ۹ شب در نماز خواندم و شام خوردم و ساعت ۱۰ شب دوباره راه افتادم. در جاده بم می‌راندم، یک ساعت و نیم هم رانندگی کردم، اما حول و حوش ساعت ۱۲ اشب با یک گله شتر بیابانی روبه رو شدم که هیچ چاره‌ای جز کوبیدن به آنها نداشتم.

🌱 **شترها را ندیدید؟** جاده واقعا تاریک بود و هیچ روشنایی نداشت، از آن جاده‌ها که حتی گاردریل هم ندارند. این جاده معمولا مسیر عبور تروریست‌ها و قاچاقچیان سوخت است که غلشی همین تاریکی و پرت بودن است. قبلا شنیده بودم شترها وقتی به جاده می‌آیند زل می‌زنند به نور ماشین‌ها و از جایشان جم نمی‌خورند، همچنین شنیده بودم چون قدشان بلند است وقتی با خودروهای عبوری تصادف می‌کنند پرتاب نمی‌شوند، بلکه روی سقف ماشین فرود می‌آیند. من اینها را شنیده بودم، اما آن شب همه‌اش را تجربه کردم. در آن منطقه افراد زیادی به خاطر تصادف با شتر، جان می‌بازند، شترها حتی در برخورد با مینی‌بوس آن را چپ می‌کنند. آن شب هم قسمت من بود که این‌طور شود.

🌱 **چیزی از لحظه برخورد یادتان هست؟** هیچ چیز. فقط مطمئنم آن شب اصلا خوابم نمی‌آمد و گله شتر یکدفعه از دل تاریکی روبه‌رویم ظاهر شد. البته



مریم خیار

جامعه

#در-خانه-بمانیم

رضایی از کرج:

در شرایطی که ویروس کرونا در کشور وجود دارد و همه ممکن است بیمار شوند، مردم باید در خانه بمانند. این روزها اما در شهر، در معابر و خیابان‌ها می‌بینم که مردم بدون دلیل صرفا برای این که تعطیل هستند با بچه‌های کوچکشان و حتی بدون ماسک حضور پیدا می‌کنند. با در خانه ماندن، امنیت بیشتری را به فرزندانمان خواهیم داد و ویروس کرونا را هم از بین می‌بریم.

#معلم-حق‌التدریس

کیانی از تهران:

از مهر ۹۶ تا خرداد ۹۷ در یکی از دبیرستان‌های منطقه ۷ تهران به عنوان معلم حق‌التدریس فعالیت داشتم، ولی تا امروز هیچ دستمزدی دریافت نکرده‌ام. پیگیر که شدم گفتند با وجود ذی‌حق بودن بنده، علت عدم پرداخت، نامین نشدن بودجه از سوی دولت است. این درحالی است که حق‌التدریس بقیه همکاران پرداخت شده است.

جوابیه

در پی درج پیامی با عنوان «پلاک‌گذاری نامناسب در بازار ۱۵ خرداد» سرپرست روابط عمومی شهرداری منطقه ۱۲ تهران با ارسال نامبری اعلام کرد: تابلوهای نصب شده بر روی معابر بر اساس مصوبات و نیاز بوده اما با تدابیر شهردار محترم منطقه و به منظور تکریم شهروندان محترم مراجع به بازار، تکمیل تابلوهای ویژه بازار بزرگ تهران در برنامه کاری قرار داشته و در ۳ فاز تا پایان سال ۹۹ صورت خواهد پذیرفت. فاز یک این طرح که شامل استخوان‌بندی معابر اصلی بازار است در طرح استقبال نوروز ۹۹ انجام خواهد شد.